



روایت متفاوت یک رزمنده از عملیات خیبر در سالگرد این حماسه

## کلاه‌های آهنی پارو شدند

هم محلی



۳۸ سال قبل حوالی همین روزها را کدام یک از شما به خاطر دارد؟ می‌توانید حضور رزمندگان در عملیات خیبر را تجسم کنید؟ زمینی به مساحت ۵۰ کیلومتر مربع توسط ۱۰ فروند هواپیما بمباران می‌شود. ۴۰۰ تانک و ۲۰۰ توپ آتش می‌ریزند، در کنار آن‌ها بالگردها گلوله باران می‌کنند. زمین زیر پای رزمندگان می‌لرزید و دژ مانند گهواره‌ای تکان می‌خورد؛ اما خم به ابرو نمی‌آوردند. در عملیات چیزی به نام غواص نداشتیم. تا آن زمان حتی به نیروهای اطلاعات، اطلاعات عملیات نمی‌گفتند. کار نیروهای اطلاعات شناسایی، پیدا کردن نقطه ضعف‌های دشمن و راه‌های نفوذ به خاک دشمن بود. ما اجرای این عملیات را از زبان سید مهدی مجتهدزاده از نیروهای شناسایی تیپ ۲۱ امام رضا که خاطره خواندنی از آن دارد، برایتان نوشتیم.

### ● بعد از ۷ ساعت تأخیر به مقصد رسیدیم

عملیات که آبی باشد باید شناساگر خوبی باشید، آن‌هایی که شنا بلد نبودند، سه روز متوالی از صبح تا شب در یکی از استخرهای اهواز آموزش دیدند تا شناگران ماهری شوند. عملیات خیبر در جبهه جنوب هورالهویزه و هدف آن تصرف جزایر مجنون تا پیروزی به سمت نشو و تهدید شهر بصره از سمت شمال بود.

مجتهدزاده در واحد اطلاعات تیپ ۲۱ امام رضا خدمت می‌کرد. پس از بررسی و آموزش‌های لازم آن‌ها با قایق به سمت خاک عراق راهی شدند. تعدادی از عراقی‌ها راه‌بلدشان بودند که قرار بود آن‌ها را به مقصد برسانند، اما راه‌بلدانی که سال‌ها در خاک ایران بوده و مسیری که دست خوش تغییرات جغرافیایی شده بود را دیگر به خوبی نمی‌شناختند. قرارشان برای رسیدن به مقصد ساعت ۱۰ شب بود، اما ۵ صبح روز بعد به خط دشمن رسیدند. وقتی هم به آنجا رسیدند، گفتند در مسیرشان یک کانال کشاورزی است که باید از آنجا بگذرند، اما متوجه شدند ۱۵ کانال در مقابلشان قرار دارد. رزمندگان در طول

مسیر تا زانو در گل و لای فرو رفته بودند، اما با تمام سختی، مسیر را طی کردند تا به خط دشمن برسند.

مجتهدزاده تعریف می‌کند: «رزمندگانی که شب قبل رفته بودند با پل‌ها که در آنجا قرار داشت منفجر می‌کردند، اما به دلیل درگیری با نیروهای یعنی موفق نشدند. بی‌خبر از همه جا به مقصد رسیدیم؛ عراقی‌ها با چهارلول‌هایشان بر روی پل منتظر ما بودند، به محض دیدن ما شروع به شلیک کردند، ما هم که جان‌پناهی برای پنهان شدن نداشتیم، کنار جاده پناه گرفتیم. درگیری شروع شد. قرار این بود که دو گردان از سمت راست مکانی که قرار داشتیم به بقیه گردان‌های تیپ ملحق شوند و خط را نگه داریم، از سمت راست موفق نشدیم فاصله ما زیاد بود سمت چپ هم که صعب‌العبور. اگر درست به خاطر داشته باشیم ۶۰ قایق ۸ نفره در کنار اسکله ما پیاده کرده و خودشان رفته بودند. ما مانده بودیم در میان دشمن.»

### ● ۳۲ نجات یافته

وقتی اتفاقات با برنامه‌های پیش‌بینی شده جور در نیاید باید خدا نگهدار باشد تا بتوانید از آن اتفاق جان سالم به‌در ببرید. «۴۰ تانک به سمت ما می‌آمد، از آن طرف هم حدود ۳۰۰ نیروی پیاده به چشم می‌خورد، بالگردهایشان هم بالای سر ما می‌چرخید. فرماندهان تصمیم گرفتند به عقب برگردیم. ارتباطی سیمی ما هم قطع شده بود. همان مسیر کانال‌ها را برگزیدیم. گل‌زمین آن‌قدر چسبناک بود که مجبور شدیم کفش‌ها را در بیاوریم بیندازیم گردنمان و با برهنه برویم. مسیر سخت و طولانی بود. مادر حلقه محاصره بودیم. بعد از اینکه آنجا مستقر شدیم دشمن آرایش کامل گرفت. ساعت ۱۲ ظهر منطقه شبیه جهنم شده بود. آنقدر آتش شدید بود که فرصت نکنند سنگر هم نداشتیم. فقط با سرنیزه آنقدر زمین را کندیم که حالت نشسته بتوانیم قرار بگیریم. حلقه محاصره تنگ‌تر می‌شد. در این بین عده‌ای مجروح و شهید شدند. بچه‌ها یک طرف جمع شده بودند. ما که نقشه شهر را داشتیم صد درصد می‌دانستیم اینجا دیگر یا اسارت است یا شهادت، آخرین آرپی جی را شهید پروانه زد و بعد هم به شهادت رسید. ساعت ۳ و نیم من و دو ستم تصمیم گرفتیم با همان ۳۳ قایق خرابی که هست به

آب بزیم. ۹ نفر از مجروحان که می‌توانستند حرکت کنند سوار یکی از این قایق‌ها شدند، ما هم درون قایق پریدیم و هر طور بود حرکت کردیم. گلوله از زمین و آسمان به سرمان می‌ریخت، اما از آنجایی که خدا می‌خواست چیزی به ما اصابات نکرد. قایق را با پارو و کلاه آهنی حرکت دادیم. هنگام حرکت عده‌ای از بچه‌ها به ما پیوستند و کم‌کم ۳۲ نفر شدیم. لبه قایق ۵ سانت بیرون از آب بود. هر یک که داخل قایق می‌آمدند، آب زیادی داخل قایق می‌آمد تمام وسایل را داخل آب ریختیم و با کلاه‌های آهنی آب را بیرون می‌ریختیم.»

### ● نجات یافتگان

گذر از میان بعضی‌ها کار آسانی نبود. آن‌ها باید از میان نیزارها و در سکوت مطلق حرکت می‌کردند و به جای پارو نیزارها را می‌گرفتند و خودشان را به جلو می‌کشاندند. آن‌ها بچه‌های اطلاعات عملیات بودند، برای همین از روی ستاره‌ها جهت‌یابی می‌کردند. «حدود ۱۰ کیلومتر با همان موتور خاموش حرکت کردیم، صدای قایق موتوری به گوشمان رسید، لای نیزارها پنهان شدیم، پس از مدتی از روی لباس‌هایشان تشخیص دادیم نیروهای خودی هستند. صدایشان زدیم، آمدند و قایق ما را بکسل کردند. پس از مدت کوتاهی سر از جزیره جنوبی در آوردیم، قسمتی که بچه‌ها تصرف کرده بودند. در آخر ما به وسیله یک بالگرد به قرارگاه شهید بقایی منتقل شدیم.»

عراق هر چه در توان داشت بر روی طلائیه متمرکز کرده بود تا این نیروها به جزیره جنوبی نرسند. عراق می‌دانست که اگر نیروها به جزیره جنوبی برسند، کار عملیات به پایان می‌رسد به همین دلیل از تمام توانش بهره برد تا ایرانی‌ها را زمین گیر کند. یگان‌های ایران در طلائیه و مجنون خیلی شهید دادند. رژیم بعث در رسانه‌هایش مدام تبلیغ می‌کرد که به زودی جزایر را خواهد گرفت و نام جزایر مجنون، محور خبری رسانه‌های دنیا شده بود. بعد از ظهر ۱۴ اسفند ۶۲ از دفتر امام خیر دادند که امام فرموده‌اند: «جزایر حتماً باید نگهداشته شود. هر طور که شده» پس از فرمان امام را حل سلاح‌های شیمیایی (گاز خردل و گاز اعصاب) عراق هم کار ساز نشد و ایرانی‌ها موفق شدند جزایر را حفظ کنند. ■

« ۶۰ قایق ۸ نفره در کنار اسکله ما پیاده کرده و خودشان رفته بودند. ما مانده بودیم در میان دشمن

